

روانشناسی سیاسی شخصیت محمدرضا شاه پهلوی: تصورات از قدرت و جنبش انقلابی مردم ایران

ایرج سوری

دانشجوی دکتری تاریخ ایران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران

soori94@yahoo.com

چکیده: شخصیت سیاسی محمدرضا شاه پهلوی که ۳۷ سال بر ایران حکومت کرد، در مقاله حاضر، با رویکرد روانشناختی برای دستیابی به تصورات او از شخصیت فردی و برنامه‌های نوگرایانه در هدایت جامعه به سمت آنچه راهیابی به سوی دروازه‌های تمدن بزرگ می‌نامید، با شخصیت واقعی و واکنش جامعه در برابر آن می‌باشد. براساس نظریه کارن هورنای، شخصیت سیاسی شاه از دوران کودکی تا دوره‌های مختلف حکومت که از مهرطلبی و مردم‌گرایی تا مردم‌گریزی و سلطه‌طلبی را در برداشته است. خصوصیات این دوره‌ها و تبیین تصورات او از واقعیات و بازخوردهای آن بر جامعه نیز مورد بررسی قرار می‌گیرد. شخصیت فردی شاه ایران از نوعی دوگانگی برخوردار بود. رسالت الهی قائل بودن برای خود در پیشبرد جامعه به سمت ترقی و نفی مخالفین به عنوان بازدارندگان سعادت و بهره‌گیری از اسطوره‌های ملی و سنن مذهبی در کاربزماتیک کردن شخصیت خود و رهبر شایسته در زوایای شخصیت او قابل بررسی و نقد است.

کلیدواژه‌ها: هورنای، روانشناسی شخصیت، محمدرضا شاه پهلوی، جنبش انقلاب اسلامی ایران

مقدمه

طرح مسأله

شخصیت سیاسی صاحبان قدرت و رفتارهای سیاسی آنها محصول محیط زندگی و متأثر از ذهنیت‌ها، تلقی‌ها از واقعیات است. تبیین روانشناختی شخصیت افراد، در بازنمایی نوع نگرش و بازخورد آن در اذهان عمومی می‌تواند معیاری برای سنجش درک واقعیت قرار بگیرد. محمدرضاشاه پهلوی از آغاز حکمرانی خود در سال ۱۳۲۰، تا زمان وقوع انقلاب اسلامی، متأثر از شرایط سیاسی و بحران‌های داخلی سه دوره را پشت سر گذاشت. دوره اول، جابجایی قدرت و اضطراب اساسی تأیید سلطنت او با حضور متفقین درگیر در جنگ جهانی دوم در کشور و مداخله آنها و نیز رقابت‌های درون خانوادگی و نزاع‌های گروه‌های مختلف سیاسی، برای ممانعت از روی کار آمدن شخصیت سیاسی سلطه‌طلب همراه بود. شاه جوان در آغاز، با بهره‌گیری از تاکتیک محبت سعی داشت، شخصیت سیاسی مهرطلبی برای مردم و کشور از خود بروز دهد.

دوره دوم، سال‌های مبارزه برای ملی شدن نفت ایران و یکه تازی ائتلاف جبهه ملی که با شعار مشروطه سلطنتی شاه را دچار تاکتیک انزوای طلبی کرده و دوران محدودسازی در اعمال اراده سیاسی را طی می‌کرد.

دوره سوم با وقوع کودتا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و سال‌های پس از آن با کسب حامی خارجی و داخلی و دنبال کردن سلطه نسبی و به طور طبیعی مطلق و سلطه‌طلبی بر مردم را در پیش گرفت. با القاء این تصور که واجد شخصیت کاریزمایی است و رسالت بزرگ او به‌عنوان رهبر سیاسی هدایت جامعه به سمت دروازه‌های بزرگ تمدن بزرگ است. غلبه خود را مشروع و مخالفین را عناصر ضدترقی و مخرب معرفی کرد. امری که واکنش‌های منفی در برداشت. لذا در اینجا مسأله این است تصور ایده‌آلی شاه از شخصیت خود در جامعه به‌عنوان رهبر سیاسی و دنبال‌کننده دوران طلایی در حیات تاریخی ایران به چه میزان منطبق با خود واقعی بود و چه تأثیراتی بر سرنوشت سیاسی او داشت. تلاش بر آن است با کاربرست عملی نظریه کارن هورنای برای تبیین شخصیت سیاسی مورد نظر بدان پاسخ دهیم.

در این راستا، پرسش اصلی مقاله حاضر نیز چنین سامان یافته است: چرا نوعی تفاوت بین شخصیت واقعی محمدرضا شاه پهلوی با تصور او از رفتارهای سیاسی وجود داشت؟ فرضیه اصلی این نوشتار نیز چنین است: اضطراب اساسی دوره کودکی با انواع حوادث دشوار و اضطراب دستیابی به سلطنت در جوانی و رهایی از آنها و فرهنگ‌دینی دیدن خود با شخصیت واقعی و تصمیمات سیاسی او برداشت‌های جامعه از آن تضاد داشت و زمینه‌ساز حرکت انقلابی گردید. لذا تلاش مقاله حاضر بر آن است برای اثبات یا رد فرضیه مطرح شده گام بردارد. با توجه به اینکه در مقاله، رویکرد روانشناختی در تجزیه و تحلیل داده‌ها مورد نظر بوده است. با وجود این، سعی گردید کرونولوژی و تسلسل تاریخی نیز در ساماندهی پژوهش در نظر گرفته شود. در بررسی این دوره مفروضات غیر روانشناختی نیز حائز اهمیت هستند که با رویکردهای دیگر قابل بررسی می‌باشند. مانند: کارکرد احزاب و گروه‌های ملی و چپ مارکسیستی در ساخت قدرت، نظم سلطانی مغایر با اصول دموکراسی مورد نظر طبقات روشنفکر جامعه، نقش نهاد دینی در دفاع از ارزش‌های مذهبی و بسیج سیاسی جامعه، ساخت دولت رانتر متکی به نفت و غیره.

پیشینه پژوهش

با بررسی‌های به عمل آمده درباره شخصیت سیاسی شاه با رویکرد مورد نظر فاقد نمونه می‌باشد. حوزه روانشناسی سیاسی هنوز در مرحله ابتدایی به سر می‌برد. ذیلاً کارهایی که به لحاظ متد و نظری دارای درجاتی از تشابه هستند معرفی می‌گردند. به عنوان نمونه، ابراهیم برزگر در مقاله «نظریه هورنای و روانشناسی سیاسی ناصرالدین شاه؛ از کودکی تا عزل نوری» این نظریه را برای تبیین روانشناختی شخصیت ناصرالدین شاه قاجار به کار گرفته است. نگارنده از دوران کودکی تا عزل صدراعظم شاه را برای بررسی نقش عوامل مؤثر در رفتارهای سیاسی فرد مورد نظر را مدنظر داشته است. آنچه جنبه تمایز مقاله حاضر محسوب می‌گردد کاربست این نظریه برای شخصیت سیاسی متفاوت، شناخت شخصیت فردی محمدرضا پهلوی و برداشت‌های متفاوت او و مردم در شکل‌گیری انقلاب اسلامی حائز اهمیت است.

چهار چوب نظری

نظریه شخصیت کارن هورنای

منظور از شخصیت، مجموعه یا کل خصوصیات و صفات فرد است. به اجزاء مختلف شخصیت فرد، صفات شخصیتی می‌گویند. هوش، استعدادها و علائق، جزء صفات شخصیت هستند. صفات ظاهری یا سطحی، بعضی از جنبه‌های شخصیت مثل نیروی بدنی و جامعه‌پذیری فرد، نسبتاً آشکار هستند. شخصیت درونی یا ژرفای شخصیت‌ها که شامل عوامل عمقی می‌باشد عبارتند از: ترس‌ها، هیجان‌ها، آرزوها و تمایلات فرد (ل. مان ۱۳۶۰ ج ۱: ۵۱۸). تمامی معانی شخصیت را نمی‌توان در یک نظریه خاص یافت، بلکه در حقیقت، تعریف شخصیت به نوع نظریه هر دانشمند بستگی دارد. آلپورت شخصیت را سازمان پویای جنبه‌های روانی - جسمانی می‌داند که تعیین‌کننده فکر و رفتار هستند. پیه‌رون شخصیت را به منزله حالت توحید یافتگی فرد همراه با کلیه افتراقات و روش‌های رفتاری وی می‌داند. فروید شخصیت را توحید یافتگی «بن»، «من» و «فرامن» می‌داند.

آدلر عقیده دارد شخصیت همان سبک زندگی است. سبک خاصی که هر کس برای کنار آمدن با محیط به کار می‌بندد. شلدون از شخصیت به عنوان سازمان پویای جنبه‌های شناختی، عاطفی، ارادی و فیزیولوژیک یاد می‌کند.

راجرز شخصیت را یک خود سازمان یافته دائمی می‌داند که محور تمام تجربه‌های وجودی است. به نظر مای لی شخصیت یک کلیت روانشناختی است که فرد معینی را مشخص می‌کند (فتحی آشتیانی ۱۳۷۷: ۳۷). هدف روانشناسی شخصیت مطالعه سبک یا شیوه بودن یک فرد، مطالعه چیزی که موجب تمایل یک فرد از دیگران می‌شود (گنجی ۱۳۸۲: ۲۲).

مفهوم اضطراب اساسی

ترس همراه با آگاهی در انسان مدرن، هنگامی که ما ترس‌های پیشین و یا آینده را به یاد می‌آوریم، ترس آمیخته به احساس، اضطراب می‌شود. بر اساس نظریه هیجان جمیز لانگ اضطراب را می‌توان دانش از ترس نامید. برای تخیل آگاهانه که می‌تواند تمثیلی

از موقعیت ترس آور را همراه با پاسخ مداوم به آن در آگاهی نگاهداری کند، یک توانایی جدید بشری است (لانگ به نقل از جینز ۱۳۹۵: ۵۰۰). روانکاوی، به وجود آدمی خصلت نهادی (ایدی) داده، و از آن خویشن‌زدایی کرده است.

فروید، از آن حیث که خویشن‌آدمی را تا سطح یک پدیده همانند (ناهشیار) صرف تنزل می‌دهد، به خویشن‌خیانت می‌کند و آن را به نهاد (اید) تحویل می‌دهد. در عین حال او ناهوشیاری را هم بدنام می‌کند (فرانکل ۱۳۹۵: ۴۱). هورنای برخلاف آدلر وامداری خود به فروید را انکار نمی‌کرد و احساس می‌کرد نظریاتش به شدت از افکار فروید متأثر است. او خود را یک فرویدی می‌دانست و در جریان فرویدسم قرار می‌داد. هورنای با تأکید فروید بر عوامل زیستی و اصل مکانیکی و عوامل مادرزادی و تأکید بر گذشته و به‌ویژه دوره کودکی و تبعیت مکانیکی دوره بزرگسالی از آن دوره مخالف بود و به جای آن، بر عوامل فرهنگی - اجتماعی در شخصیت پافشاری می‌کرد. او پرخاشگری کودک ناشی از غریزه جنسی را نپذیرفته و آن را ناشی از بی‌مهری اطرافیان و در نتیجه مسئله اجتماعی و فرهنگی دانسته و نه زیستی (برزگراف ۱۳۸۹: ۱۳۱).

در وجود افراد دائماً مقدار زیادی تشویش و اضطراب نهفته است. از هر چه ضعیف به نظرش می‌رسد به شدت متنفر است و آن را پنهان می‌کند، می‌کوشد تا یأس و درماندگی عمیقش را ظاهر نسازد. گاهی به صراحت و مستقیماً قدرت خود را به دیگران تحمیل می‌کند، گاهی تحت عنوان حسن نیت و علاقه به امور دیگران در کارشان دخالت می‌نماید، گاهی هم به عناوین مختلف وظایف و تعهداتی بر دیگران تحمیل می‌کند (هورنای ۱۳۵۱: ۵۳).

مفهوم مهمی که کانون نظریه هورنای را تشکیل می‌دهد اضطراب اساسی احساس جدایی و بیچارگی و درماندگی کودک در دنیایی است که بالقوه خصومت‌گراست. اضطراب اساسی است که یک کودک از تنهایی و بی‌پناهی در جهانی که بالقوه خصمانه است، دارد. چون او دنیای کودک را محدود به محیط خانوادگی می‌کند، بنابراین این اضطراب اساسی مشخص از رابطه والدین - کودک ناشی می‌شود. اضطراب اساسی، مادرزادی نیست؛ بلکه از عوامل محیطی و علل اجتماعی و خانوادگی ناشی می‌شود. نگرش سلطه‌گرایانه والدین، فقدان حمایت و محبت آنان و رفتار نامنظم و متغیر

و به طور کلی هر چیزی که رابطه مطمئن بین کودک و والدین را مختل کند، می تواند اضطراب به وجود آورد (برزگر الف، ۱۳۸۹: ۱۳۳).

هورنای واکنش کودک در برابر این احساس بی پناهی و عدم امنیت را اغلب به صورت انجام اعمال و رفتارهای تهاجمی و ایجاد مزاحمت می داند. زیرا به علاقه والدین نسبت به خود اطمینان ندارد (ایزدی ۲۵۳۶: ۹۰).

نیازهای دهگانه و تاکتیک‌های سه گانه کارن هورنای

کودک برای رفع اضطراب پیش گفته به تاکتیک‌های سه گانه‌ای دست می زند که تکرار این تاکتیک‌ها و رفتارها موجب شکل گیری صفات و خلقیاتی ثابت در او می شود و شخصیت کودک شکل می گیرد. این تاکتیک‌ها عبارتند از: الف) تاکتیک مهرطلبی یا تسلیم طلبی و گرایش به موافقت با دیگران؛ ب) تاکتیک انزوطلبی یا دوری از دیگران؛ ج) تاکتیک سلطه طلبی یا پرخاشگری و مخالفت با دیگران (برزگر ب، ۱۳۸۹: ۳۸).

هورنای نیازهای دو گانه‌ای را برای انسان برمی شمارد که همگی نیازهای اجتماعی است. این نیازها در قالب تاکتیک‌های سه گانه پیش گفته قرار می گیرند (برزگر ب، ۱۳۸۹: ۳۹).

براین اساس می توان گفت پنج تاکتیک مهرطلبی عبارتند از:

- نیاز به محبت دیگران؛
- نیاز به کسب پشتیبان و حامی؛
- نیاز به حیثیت و آبرو؛
- نیاز به تحسین و تمجید دیگران؛
- نیاز به کمال و انتقاد پذیری.

تاکتیک مهرطلبی

نیاز به محبت دیگران

تیپ مهرطلب حساسیت شدیدی نسبت به احتیاجات دیگران پیدا می کند. دائماً آماده ابراز همدردی، کمک و تحسین کردن دیگران است. اغلب به قدری در جلب نظر و برآوردن انتظارات مُصر است و مبالغه می نماید که احتیاجات، توقعات و احساسات

خودش را هم فراموش می‌کند و نادیده می‌گیرد. ولی مع‌ذک با قسمت دیگر ذهنش آگاه است برای اینکه تمام حالات، صفات، تمایلات، عمل‌ها و عکس‌العمل‌های او حاکی از کوچکی و حقارت است. بنابراین یک احساس ضعف، بیچارگی و یأس عمیق به وجود او مستولی است. شخص مهرطلب ارزش و اعتماد به نفس او با تعریف، تمجید، تصویب و ابراز محبت دیگران، یا عدم اینها، کم و زیاد می‌شود. شخص تیپ مهرطلب چون تمایلات و احتیاجات شخص عصبی هم متضاد هستند در ارضاء آنها اشکال وجود دارد. می‌تواند میل حاکمیت و استثمارگری او را ارضاء کند و دوستی طرف را هم از دست ندهد (هورنای ۱۳۵۱: ۴۲-۴۹). همدلی توانایی فرد است در احساس کردن عواطفی که فرد دیگری احساس می‌کند (اسدورو ۱۳۸۹: ۵۳۴).

ناکتیک‌های برتری طلبی

الف) نیاز به قدرت

گئورگ زیمل می‌گوید جایگاه برتری که فرض می‌شود مردان در جامعه دارند در این امر ریشه دارد که توان و قدرت آنها از زنان بیشتر است و به لحاظ تاریخی رابطه میان مرد و زن همواره به شکلی بی‌پرده و زننده رابطه ارباب و برده قلمداد شده است. چون یکی از مزیت‌های ارباب این است که مجبور نیست مداوم به ارباب بودن خود فکر کند، حال آنکه وضعیت برده به نحوی است که وی هرگز نمی‌تواند آن را فراموش کند (هورنای ۱۳۹۵: ۷۹). افراد برخوردار از سطوح بالای انگیزه قدرت و آنهایی که دارای سطوح پایین این انگیزه هستند هنگامی که در موقعیت‌های پر اعتبار و پر مسئولیت قرار می‌گیرند از حیث چگونگی پاسخ به مسائل نیز با هم تفاوت دارند. افراد دارای سطوح بالایی از قدرت گرایش دارند با افرادی طرح دوستی بریزند که شهرت یا معروفیت خاصی ندارند. انتخاب این افراد به عنوان دوست نوعی حمایت از خود است، به این مفهوم که در این‌گونه دوستان احتمال رقابت در زمینه قدرت و وجهه و اعتبار فرد وجود ندارد (کاروروشی ۱۳۷۵: ۲۰۶-۲۰۷).

مراحل تغییر ذهن: ۱. تحقیق: نحوه یادگیری و تقلید از نمونه‌های سایر افراد؛ ۲. مبارزه مستقیم: دومین گام در تغییر ذهن، مبارزه مستقیم با مقاومت‌های موجود است. ایده‌هایی که کهنه، نادرست یا زیان آورند. مبارزه مستقیم با افرادی که موضعی ضدروشنفکری دارند. ۳. منابع و پاداش‌ها: دست زدن به اقدامات جدیدی برای آنکه بتواند دعوت را به اعمال معیارهای عالی‌تر را رونق بخشد. ۴. توصیف مجدد بازنماینده: نحوه عرصه پیام‌هایش به شکل‌های مختلف که از این طریق به گسترده‌ترین طیف از مردم دسترسی یافت (گاردنر ۱۳۸۸: ۱۴۷-۱۴۸).

ب) نیاز به استخدام دیگران

شخص می‌کوشد پیوسته از دیگران در جهت اهداف خود بهره‌گیرد و همیشه در معاملات برنده و بر دیگران از این حیث برتری داشته باشد (برزگر الف ۱۳۸۹: ۱۳۶).

ج) نیاز به غلبه و پیروزی بر دیگران

به عقیده هورنای علت اضطراب اساسی را نوروژها دانسته و شخص نوروتیک برای تنازع به منظور برتری جستن، تفوق بر سایرین و ابراز شخصیت می‌کوشد به قدری مقتدر و نیرومند شود که هیچ‌کس نتواند او را اذیت نموده، امنیت او را به مخاطره اندازد (ایزدی ۲۵۳۶: ۹۲). برتری‌جویی در اساس از عقده حقارت سرچشمه می‌گیرد و این دو از همدیگر تفکیک‌پذیر نیستند. برتری‌جویی، تسلط و ریاست بر دیگران نیست، بلکه عاملی برای وحدت بخشیدن می‌باشد. عاملی برای کوشش در بهتر و کامل‌تر شدن شخص و به فعل درآوردن استعدادهای بالقوه خود. برتری‌جویی گام برداشتن در راه کمال نفس است (کریمی ۱۳۷۷: ۹۴). کاری که مستلزم رقابت است تنیدگی زیادی تولید می‌کند، دلخوری و غیظ بازندگان نسبت به برنده را موجب می‌شود، موجب تحقیر بازندگان می‌شود، حرمت خود بازندگان را کاهش می‌دهد، در ایجاد رابطه گرم توأم با عشق و علاقه و حمایت از یکدیگر مانع ایجاد می‌کند (شمس اسفند آباد ۱۳۸۹: ۱۷۵).

تاکتیک‌های مردم‌گریزی: نیاز به محدودسازی زندگی

این نوع از ارزش (محافظه‌کاری) در جوامعی که در آنها روابط هماهنگی دارند و منافع شخصی از منافع گروهی متمایز نیست، اهمیت زیادی دارند. این ارزش‌ها بر حفظ وضعیت موجود، رعایت نزاکت و پرهیز از اعمال و خواسته‌هایی استوارند که نظم سنتی را آشفته می‌کنند و آن را به خطر می‌اندازند. بنابراین آنها ارزش‌های جامعه‌مدارانه‌ای هستند که در آن فرد فاقد خودمختاری و بخشی از جمع محسوب می‌شود. در فرهنگ‌هایی که بر ارزش‌های محافظه‌کارانه تأکید می‌ورزند امنیت، سازگاری و سنت اهمیت زیادی دارند (چلبی ۱۳۹۲: ۳۲). شخص می‌ترسد دیگران به ماهیت او پی ببرند، اسرار درونی‌اش فاش گردد، معایب‌اش غیر از آن چیزی است که نشان می‌دهد. دلش می‌خواهد هم به نظر دیگران و هم به نظر خودش آدمی برسد متعادل، منطقی با بدل و بخشش ... (هورنای ۱۳۵۱: ۱۲۳).

خودواقعی و خودخیالی (ایده‌آلی)

خودآگاهی معمولاً به معنای آگاهی از شخصیت خودمان طی زمان است. از امیدها و بیم‌هایمان، هنگامی که درباره خودمان در رابطه با دیگران خیالبافی می‌کنیم. وقتی انسان به هر معنا درون‌نگری می‌کند - همه اینها نشانه‌هایی خود آگاهند (جینز ۱۳۸۷: ۴۷۵). آگاهی، همیشه مکانی را در پشت چشمان همنشین خود فرض می‌کنیم که رو به آن سخن می‌گوییم همانند مکانی که در درون سر خود تصور می‌کنیم که از درون آن سخن می‌گوییم. چنانچه خود تصویری قوی‌تر از خود واقعی باشد، و شخص به خود تصویری بیش از خود واقعی‌اش چسبیده و به آن نزدیک باشد و بکوشد تا به خودش بقبولاند که وی واقعاً همان خود تصویری است، در این صورت خود را عقل کل و آدمی عالی و بی‌نظیر تصور می‌کند. ضعف‌ها و نواقص خود را همه حسن می‌بیند و به کمک منطق‌سازی و تحریف، آنها را نماینده یک شخصیت قوی و بی‌نقص می‌پندارد (هورنای ۱۳۵۱: ۷۵). چنانچه نیچه می‌گوید: «وای بر آنهایی که در باطن خود صحراهایی دارند» (آخوندزاده ۱۳۹۲: ۲۷).

دوران کودکی و ولیعهدی محمدرضا پهلوی و اضطراب دستیابی به تاج و تخت شاهنشاهی

نیمتاج (تاج الملوک بعدی) فرزند میرپنج تیمورخان مشهور به آیرملو در سال ۱۲۹۵ش با رضاخان ازدواج کرد (نیازمند ۱۳۷۵:۱۳۴). تاج الملوک دارای چهار فرزند به ترتیب: شمس، محمدرضا، اشرف و علیرضا بود. در سال ۱۳۰۴ با انتقال قدرت از قاجاریه به رضاشاه از سوی مجلس سیزدهم و سنا محمدرضا پهلوی به عنوان ولیعهد برگزیده شد و در این زمان کودکی شش ساله بود.

حکم ولیعهدی برای او در تاریخ ۱۳۰۴/۹/۲۶ تعیین گردید. در فرمان ولیعهدی او چنین آمده است:

برای تشدید اصول مملکت داری و تحکیم بنیان سلطنت مشروطه ایران در اجرای اصل ۲۷ متمم قانون اساسی مطابق تصمیم مجلس موسسان تعیین ولیعهد دولت ابد مدت در بدیات طلوع یند سلطنت ملزوم همت خسروانه افتاده علیهذا بر طبق این فرمان ملوکانه نوباوه سلطنت استعداد فطری از وجنات حال و سیمایش ظاهر و آشکار است به مهم مزبور و شغل مذکور منتخب و مخصوص فرمودیم... (نیازمند ۱۳۷۵:۴۵۶).

اشرف پهلوی درباره دوران کودکی و محیط خانواده می گوید:

هنگامی که من و برادرم [محمدرضا] خیلی بچه بودیم، و مادرم [تاج الملوک]، برادرم، علیرضا، را آباستن بود، پدرم با زن دیگری که بسیار جوان بود ازدواج کرد. (البته پدرم در ۱۷ سالگی نیز با دختر عمویش، مریم خانم، نیز ازدواج کرده بود که وی در موقع زاییدن دخترش، همدم السلطنه سرزار رفته بود)... مادرم از این کار پدرم خیلی عصبانی شد چنانکه مدت ها حاضر نمی شد پدرم را ببیند. شاه هم در برابر این مخالفت غیرقابل تصور با قدرتش، هر وقت مادرم را از دور می دید، خود را پنهان می ساخت... پدر و مادرم سرانجام به تفاهم رسیدند. پدرم از این زن [توران امیر سلیمانی] یک پسر داشت [غلامرضا]، و از زن دیگرش [عصمت دولتشاهی] پنج فرزند. و ما با آنکه یازده بچه بودیم، بر طبق خواست مادرم، بچه هایی که حاصل سه ازدواج مختلف بودند باید از هم جدا می بودند. مادر من ملکه کشور بود و برادرم ولیعهد (اشرف پهلوی ۱۳۷۶:۴۵).

قمرالملوک امیرسلیمانی (ملکه توران) نارضایتی شخص او از زندگی با رضاخان همراه بود (پهلوی‌ها خاندان پهلوی به روایت اسناد ۱۳۷۸ ج ۴:۲).

محمدرضا از همان کودکی به عنوان ولیعهد از مادر جدا شده و در دبستان نظام که مخصوص او و برادرانش و بعضی کودکان افراد شاخص بود قرار گرفت. برای تکمیل تحصیلات به سویس رفت و تا اوایل جوانی وقت او صرف کسب آمادگی برای سلطنت گردید. پس از بازگشت به ایران بنا به خواسته خانواده آماده ازدواج گردید (پهلوی‌ها ۱۳۷۸ ج ۵:۲).

کاندیدای ایده آل همسری ولیعهد، می توانست شاهزاده خانمی باشد تا ایران را به کشوری دیگر نزدیکتر سازد. پدرم در این زمینه بررسی‌ها و تحقیقاتی در سراسر خاورمیانه به عمل آورد... سرانجام در سال ۱۳۱۷ اعلام شد که محمدرضا پهلوی ولیعهد ایران با شاهزاده خانم فوزیه، خواهر ملک فاروق پادشاه مصر، ازدواج خواهد کرد. پدرم از مجلس شورای ملی خواست که فوزیه را ایرانی بشناسد (تا فرزندانش ایرانی باشند). سپس در ساختمان کاخ مرمر... تسریع به عمل آورد تا برای مراسم عروسی آماده شود... قرار بود این کاخ محل برگزاری «دومین جشن» ازدواج برادرم باشد. اولین جشن عروسی در قاهره برگزار شده بود و چون اعضای خانواده ما در آن جشن شرکت نداشتند... (خاطرات اشرف پهلوی ۱۳۷۶: ۸۳-۸۴).

اضطراب اساسی جانشینی و بقاء سلطنت با تبعید رضاشاه از ایران

آسیب روان‌شناختی ناشی از شایعات جانشینی رقبای خانوادگی

رضاشاه پس از ۱۶ سال سلطنت بر ایران در پیشبرد برنامه‌های نوسازی متمرکز دولتی در عرصه‌های اجتماعی - اقتصادی بدون تسری به حوزه سیاست با توجه به ساخت قدرت پاتریمونیالیستی و شخصیت خودکامه و انزوای سیاسی نخبگان فکری و مذهبی در شکل‌گیری آنچه دولت مدرن نام نهاده بود نتوانست اجماع گفتمانی شخصیت‌های فکری و ابزاری کشور را با رفتارهای سیاسی خود داشته باشد و به اصول مشروطه سلطنتی و جامعه آزاد آسیب‌های زیادی وارد کرد. ذهنیت جمعی سنتی جامعه دچار گسست

از سنت‌ها گردیده و تطابق عقلایی بین شرایط ذهنی و عینی جامعه صورت پذیرفت. رضاشاه با سلطه‌طلبی خود و هدایت برنامه‌های نوگرایانه نخبگان فکری را دچار انزوای طلبی کرد و اصول پارلمانی را در جهت سلطه فردی خود هدایت کرد. محمدرضای ۲۲ ساله که در سایه شخصیت مقتدر و سلطه‌گری پدرش قرار داشت، در شرایط بحرانی و پشت سر نهادن اضطراب‌های اساسی به تخت سلطنت نشست. از یک طرف، کشور در اشغال متفقین بود و از طرف دیگر، شکاف‌های طبقاتی که در دوره حکومت پدرش با زور سرکوب شده بود به یکباره سرباز زدند. شخصیت‌های سیاسی در چهارچوب احزاب مختلف به تکاپو پرداختند و نزاع و تفرق سیاسی بر کشور حاکم بود.

قبل از آغاز سلطنت محمدرضا پهلوی درباره اینکه دیگر فرزندان رضاشاه به جای او به ولیعهدی برگزیده شوند، در این باره یکی از رجال دربار می‌گوید:

عده‌ای ولیعهد را طرفدار آلمان می‌دانستند و مقاله‌ای را که چند روز قبل دایر به بدی وضع و انتقاد سربسته از رویه متفقین در روزنامه اطلاعات انتشار یافته بود به ایشان نسبت می‌دادند. بعضی می‌گفتند: اگر خاندان پهلوی باقی بماند یا شاهپور علیرضا به سلطنت می‌رسد یا کوچک‌ترین فرزند رضاشاه حمیدرضا، تا شخص صالحی به نیابت سلطنت تعیین گردد و پادشاه اسمی بیش نباشد. منسوبین مادری شاهپورها که از نسل قاجار بودند به تکاپو افتادند و به این و آن متوسل شدند (انتظام ۱۳۷۱: ۷۰).

همچنین درباره شایعه دیگری در ۲۴ شهریور ۱۳۲۰ درباره به سلطنت رسیدن عبدالرضا پهلوی آمده است:

این شهرت به جایی رسید که عصر بیست و چهارم شهریور موقعی که من در حضور شاه و ولیعهد بوم شاهپور علیرضا سراسیمه رسید و گفت: از شخص مطمئنی که با سفارت انگلیس مربوط است شنیده است که عبدالرضا شاه می‌شود. اعلیحضرت [رضاشاه] با ملایمت ولی با لحن اعتراض آمیز گفت: این چرندیات بچگانه چیست که می‌گویی؟ و به راه افتاد. علیرضا آهسته به من گفت: به حرف من وقعی نمی‌گذارند اقلاً تو سعی کن بلکه مطلب را به ایشان حالی کنی (انتظام ۱۳۷۰: ۷۱).

اضطراب اساسی از دست دادن تاج و تخت و واگذاری به دیگران سبب تأثیرگذاری بر رفتارهای سیاسی شاه جوان گردید و مداخله خارجی نیز در جهت تطمیع و کسب امتیاز از او بود. ازسوی دیگر، نابسامانی جابجایی قدرت و بحران‌های داخلی بر افزایش اضطراب روحی او می‌افزود.

تاکتیک مهرطلبی محمدرضا پهلوی در حفظ سلطنت با بحران‌های کشور

نیاز به کسب حامی و پشتیبان و ابراز کمال انسانی در خدمت به کشور در دوران حکمرانی

محمدرضا پهلوی از آغاز سلطنت خود در سال ۱۳۲۰ می‌کوشید برای تثبیت سلطنت، خود را حامی مردم و شخصیت سیاسی مهرجو نشان دهد. بحران‌های متعدد داخلی و مداخله خارجی سبب گردید تا به دنبال کسب اعتماد دیگران باشد و فردی خواهان سعادت میهن و ترقی آن معرفی کند. لذا با شخصیت‌های سیاسی با تجربه و صاحب نفوذ مدارا می‌کرد و رفتارهای مهرجویانه نشان می‌داد. این مهرطلبی شاه از آغاز سلطنت تا وقوع کودتا و در اواخر سلطنت او مشهود بود.

صدرالاشراف، وزیر عدالیه، درباره دیدار خود درباره امور اجرایی قضایی می‌گوید:

شاه از من خواستند پرونده ۱۷ آذر قوام‌السلطنه را که محرز است او در اصل جریان دخالت داشته، به جریان بیندازد... من که مناظره ۳۰ سال قبل را در همین محل، مثل تابلویی جلوی چشم خود می‌دیدم (اشاره به دوره تصدی خود بر وزارت عدلیه رضاشاه)، پاسخ دادم: قطعاً به خاطر ندارید روزی که در همین محل رضاشاه به چاکر دستور داد تا بر خلاف اصول و قوانین عباس آریا را زندانی کنم و با عدم اجرای آن اخراج شدم و حالا هم معتقدم که اجازه بفرمائید استعفایم را تقدیم کنم! محمدرضا به محض استماع سخنانم، خنده مخصوصی کرد و گفت: نه آقای صدر بهتر است این کار را نکنید (زندگی پرماجرای رضاشاه ۱۳۷۷ ج ۲: ۲۶۹).

دولت‌های ایران پس از شهریور ۲۰ ناپایدار بودند و پی‌درپی سقوط می‌کردند. فروغی که نخست‌وزیر زمان انتقال از رضاشاه به فرزندش گردیده بود، شش ماه بعد، در اسفند ۱۳۲۰ سقوط کرد. پس از او سهیلی به مدت پنج ماه و احمد قوام شش ماه و سپس سهیلی نزدیک یکسال نخست‌وزیر شدند. صدرالاشراف به مدت چهار ماه نخست

وزیر شد. در مدت چهار سال، نه کابینه تشکیل گردید. همه آنها به نحوی با حمایت اشغالگران روی کار می آمدند (باقی ۱۳۷۰ ج ۱: ۱۳۳).

این روند تا سال ۱۳۲۸ تداوم داشت. از شکل گیری جبهه ملی تا وقوع کودتا نیز کشاکش قدرت بین شاه و دربار از یک سو، و نخست وزیر و مجلس از سوی دیگر، پابرجا بود. شاه با حمایت و بهره گیری از تاکتیک مهرطلبی حامیان خارجی و ذی نفوذان داخلی توانست طرفداران مشروطه سلطنتی را دچار انزوای سیاسی گرداند و با برای جلوگیری از صدای ملت رفتار سیاسی خود را در جهت خیر عمومی جلوه دهد. محمدرضا پهلوی در نطقی در مراسمی که به مناسبت قیام ۲۸ مرداد علیه جبهه ملی در سال ۱۳۴۰ در دوشان تپه^۱ می گوید:

... می خواستند پادشاه مملکت و اهل بیت او را تسلیم دشمنان بیرحم و بی شفقت بکنند تا از این راه هر آنچه باید بر سر این مملکت و سر خود آنها بیاید، بیاید. البته شما ملت ایران جواب این بی انصافی را دادید و به حساب این یاغیگری و بی عدالتی و نمک نشناسی چنانکه باید رسیدید (سخنان شاهنشاه بی تا: ۷).

شاه درباره قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ در کنگره بزرگداشت دهمین سال انقلاب (بهمن ۱۳۵۱) می گوید:

در پانزدهم خرداد ارتجاع سیاه با هم دستی دائمی توده های بی وطن کاری کردند که ننگ آن پاک نخواهد شد و آتش زدن اتوبوسی که پر از دختر محصل مدرسه بود و نیز آتش زدن کتابخانه و کارهای وحشیانه دیگر بخاطر خواهد ماند ولی این حرکت مفتضحانه به شب نکشید که خاموش و خفه شد و در آن روز ارتجاع سیاه از بین رفت (سیمای انقلاب در استان مرکزی از بهمن ۴۱ تا بهمن ۵۱ ۱۳۵۱: ۱۳۵).

شاه همچنین در مراسم گشایش کنگره جهانی ایرانشناسان در ۹ شهریور ۱۳۴۵ درباره عدالت اجتماعی در نطقی می گوید:

۱. نام قدیمی منطقه پیروزی کنونی تهران.

امروزه پیروزی واقعی ملت‌ها در درجه موفقیت آنها در غلبه بر بی‌عدالتی‌های قضائی و اجتماعی، در تأمین دانش و سطح زندگی اقتصادی بهتر و رفاه و عدالت اجتماعی زیاده‌تری برای افراد نهفته است. جنگ واقعی امروزه عالم بشریت، جهاد انسان‌ها برای از میان بردن تبعیض‌ها و بی‌عدالتی‌های اجتماعی و جدائی‌ها و خودخواهی‌هاست که جوامع مختلف خانواده بشری را دور از یکدیگر نگاه می‌دارد، یا خاطر اصولی نامعقول آنها را به جان همدیگر می‌اندازد (برگزیده ای از نوشته‌ها و سخنان شاهنشاه آریامهر بی تا: ۱۰۳).

جیمی کارتر که ابتدا با بحران‌های داخلی در سال ۱۳۵۶ به بعد با تاکتیک پرخاشگری منتقد رفتارهای شخص حاکم بود. بر حسب منافع و لزوم حفظ رژیم و وابسته به تغییر موضع و اتخاذ تاکتیک مهرطلبی پرداخت. اگرچه این امر نوعی گفتار درمانی بی‌فایده بود. چراکه دوگانگی این رفتارهای کارتر در ایجاد گسست بین حامیان رژیم و تردید به بقای آن موثر بود.

کارتر پس از سفر به ایران در شب ۳۱ دسامبر ۱۹۷۷ (۱۳۵۶) در مراسم ضیافت شام گفت: ایران مرهون شاه در رهبری کشور است، زیرا او توانسته است ایران را به صورت یک جزیره ثبات در یکی از پر آشوب‌ترین نقاط دنیا درآورد. نظرات ما در مسائل مربوط به امنیت نظامی متقابل با هیچ کشوری به اندازه ایران نزدیک نیست و من به هیچ رهبری مانند شاه این همه احساس حق‌شناسی و دوستی صمیمانه ندارم (هوشنگ مهدوی ۱۳۷۵: ۴۶۸-۴۶۹).

راکفلر معاون سابق رئیس جمهوری آمریکا در ۲۵ مهر ۱۳۵۶ که در تهران به سر می‌برد بیان داشت: «کمک به ایران کمک به امریکاست. ما همیشه در کنار ایران ایستاده‌ایم؛ زیرا این به نفع خودمان است.» (کریاسچی ۱۳۸۰: ۲۶۸).

نیاز به کسب حیثیت و آبرو و تمجید دیگران در دوران حکمرانی

شاه در بخشی از خطابه‌های خود در پاسارگاد می‌گوید:

سوگند یاد می‌کنم که آن پرچمی را که تو [کوروش بزرگ هخامنشی] دو هزار و پانصد سال پیش برافراشتی، همچنان افراشته و در اهتزاز نگاه خواهیم

داشت. سوگند یاد می‌کنیم که بزرگی و سربلندی این سرزمین را به‌عنوان ودیعه‌ای مقدس که گذشتگان به ما سپرده‌اند را با اراده‌ای پولادین حفظ خواهیم کرد، و این کشور را سربلند تر و پیروزتر از همیشه به آیندگان خویش خواهیم سپرد (پهلوی ۱۳۵۰:۲).

شاه طی نطقی در ۳۰ آبان ۱۳۴۴ به مناسبت عید مبعث می‌گوید:

ما سعی می‌کنیم در تمام افکار و اقداماتمان از تعالیم عالیه اسلام الهام بگیریم و خوشبختانه برنامه‌های ما که بر اساس عدالت اجتماعی و از بین بردن ظلم و امتیازات غیرعادلانه طبقاتی و تمام مظاهر عقب‌ماندگی روحی و جسمی و فکری و استقرار اصول مساوات و برادری و برابری متکی است در واقع همانا اجرای اصول و موازین عالیه دین مبین اسلام است (مجموعه تالیفات، نطق‌ها، پیام‌ها، مصاحبه‌ها و بیانات اعلیحضرت همایون محمدرضا پهلوی ۱۳۴۷، ج ۵: ۳۹۷۸-۳۹۷۷).

برنامه‌های نوسازی که رهبری سیاسی آن با شخص حاکم بود با تبلیغات گسترده با زبان قدرت در جهت تلقین ذهنیت خیرخواهانه برای جامعه پیش می‌رفت. شخصیت میهن دوست شاه که می‌کوشد کشور را به سمت ترقی همه جانبه هدایت کند. شاه درباره صورت جلسه ارائه شده ۹ اسفند ۱۳۴۴ شورای اقتصاد درباره خدمات بیمه‌ای بهداری می‌گوید:

اصولاً ممکن است یک صندوق بازنشستگی برای مردم ایجاد نمود که هر فردی از افراد کشور بتواند با پرداخت مبلغی به این صندوق در زمان کهولت از مزایای آن برخوردار شود. این اقدام برای حفظ تمدن و اجتماع ایران فوق‌العاده مفید است. هر کس باید نسبت به آینده‌اش یک نوع تأمین داشته و در نتیجه خیالش راحت باشد در حین مطالعه لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی موضوع بیمه‌های آموزشی و بهداری را هم مطالعه نمایید. نباید یک نفر ایرانی در صورت کسالت روی استیصال فوت کند (نیک پی ۱۳۴۵:۲۱۲).

او در ۲۱ مهر ۱۳۵۰ در نطقی درباره رسالت خویش در حفظ دستاورهای گذشته

می‌گوید:

برای ما به عنوان فرزندان جامعه انسانی مایه ی سربلندی است که بشریت در تمام این تلاش‌ها و دشواری‌ها، در تمام این راهی که طبق اصطلاح معروف قسمت اعظم آن در میان اشک و خون گذشته است، رسالت بزرگ خویش را در راه نیل به کمال مادی و معنوی از یاد نبرده‌ایم (پهلوی ۱۳۵۰:۴).

او درباره اصل آزادی و بشردوستی و اعتقاد به آن می‌گوید:

...تاریخ چند هزار ساله کشور من در هیچ یک از ادوار بلندی و پستی اصل آزادی و بشردوستی خود و به خصوص روح دموکراسی خاص خویش را که در آن هرگز اختلافات طبقاتی مانع ارتقاء افراد نشده و همواره هر کس بر حسب استعداد و شایستگی خود توانسته از هر درجه و موقعیتی به بالاترین مقامات رسیده است. بدین ترتیب چراغی که هزاران سال پیش در این سرزمین افروخته شده از خلال ظلمت‌ها و طوفان‌ها همچنان فروزان و تابناک بدست ما که وارث این میراث عظیم مدنیت هستیم رسیده است (ایران جاوید ۱۳۵۰:۵۲).

همچنین در ۸ شهریور ۲۵۳۴^۱ (۱۳۵۴ش) در هشتمین کنفرانس ارزشیابی انقلاب آموزشی کشور می‌گوید:

...در مورد افراد و جوانانی که در شهر و روستا از مواهب تحصیلی بهره‌مند نیستند چیز زیادی نمی‌گویم مگر دو چیز، یکی آنکه تصمیماتی در حدود یک جهاد ملی در این قسمت اتخاذ خواهیم کرد و بیسواد را در این مملکت به‌طور قطع ریشه کن خواهیم ساخت، والا ادعای ورود به تمدن بزرگ با وجود داشتن حتی یک بیسواد ضدونقیض است. دیگر آنکه باید

۱. آغاز سلطنت محمدرضا شاه پهلوی در شهریور ۱۳۲۰ خورشیدی را مبنای دوهزار و پانصدمین سال پس از سلطنت کوروش هخامنشی قرار دادند و سلسله ماد و دیگر پادشاهی‌های پیش از آریایی را محسوب نموده تا به‌طور سمبلیک، این‌گونه بیان نمایند که سلطنت شاه، تداوم عظمت و درخشش و افتخارات تمدن کهن ایرانی در ذیل شاهنشاهی گسترده کوروش است. و از آغاز سال ۱۳۵۶ هجری خورشیدی، آن را اعمال نمودند و در شهریور ۱۳۵۷ در آغاز کار دولت شریف امامی به مجلس شورای ملی، به منظور فروکش نمودن بحران‌های داخلی و به خیال امتیاز دادن، این ترتیب را لغو نمودند (لغو تقویم شاهنشاهی).

بفهمیم که آیا یک درصد بیسواد موجود، باعث و علتش خانواده‌ها هستند که مانع تحصیل فرزندانشان می‌شوند یا نه، برای این کار قانونی گذارده‌ایم که اگر افرادی به زور و اجبار مانع تحصیل فرزندانشان بشوند باید حتماً تنبیه بشوند، زیرا اقدام آنها یک اقدام ضدملی و ضدمیهنی و ضدانسانی است... (گزیده تألیفات، نطق‌ها، پیام‌ها، مصاحبه‌ها و بیانات اعلیحضرت همایون محمدرضا شاه پهلوی درباره آموزش و پرورش ۱۳۵۴:۳۴۱).

شاردوگل در پاییز ۱۳۴۲ در دیدارش در تهران با شاه، علاقه پدرانه‌ای نشان می‌داد. مدتی قبل از فوتش به شاه گفته بود: به نظر من در مدتی کوتاه کارهای بسیار بزرگی انجام داده‌اید. توصیه من آن است که مواظب باشید تا از طرف جبهه دست راستان غافلگیر نشوید (پهلوی ۱۳۷۶:۳۰۳).

فرح پهلوی در جریان سفرش به امریکا در سال ۱۳۵۶ در یک سخنرانی درباره حقوق و آزادی‌های بشر می‌گوید: حقوق بشر را گرامی می‌داریم و به آنها ارجح می‌گذاریم. بدین جهت از آنها دفاع کنیم و آنها را گسترش دهیم (چمنی ۱۳۸۳:۹۷).

تاکتیک انزواطلبی در دوران ابتدایی و پایانی سلطنت محمدرضا پهلوی

شخصیت انزواطلب محمدرضا پهلوی در دوران مبارزات نفت ملی و اواخر حکمرانی

در دوره ۳۷ ساله سلطنت، شاه دو دوره بحرانی شخصیت انزواطلبی پیدا کرد: دوره اول، در جریان مبارزات ملی نفت تا وقوع کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، به‌عنوان دوران چندگانگی قدرت و تجربه دموکراسی از سوی شخصیت‌های سیاسی ایران قلمداد می‌شود. شخصیت سیاسی شاه در سایه مجلس شورای ملی، قوه مجریه و سازوکارهای پارلمانی قرار داشت. اوج این فشارهای سیاسی در محدودسازی خانواده سلطنتی در جریان شکل‌گیری جبهه ملی مصدق و شرکاء بود که شخصیت سیاسی شاه را به شدت متأثر و از قدرت‌طلبی شاهانه به شدت کاسته بود. دوره دوم در ماه‌های واپسین زندگی سیاسی شاه که بسیج سیاسی جامعه برای به زیر کشیدن این شخصیت در رأس هرم قدرت از سوی جامعه بروز پیدا کرد.

پس از مسافرت شاه به امریکا در پاییز ۱۹۴۹م / ۱۳۲۸ش و بازگشت بی‌حاصل از

مذاکرات در مورد دریافت وام برای مصارف اجتماعی، فشار بیشتری در زمینهٔ احتیاج به پول و کسر بودجه در دولت رزم آرا به وضوح مشاهده می شد؛ نومیدی شاه از نتیجهٔ مسافرتش به امریکا (از من پذیرایی دوستانه‌ای شد ولی دست خالی برگشت) او را به این جمع‌بندی کلی رسانید: امریکا حاضر بود کمک‌های اقتصادی به کشورهای خاورمیانه بکند، اما فقط کشورهایی که در آنها وضع آرام (و متمایل به امریکا) بود (لاینگ ۱۳۷۱: ۱۵۶).

سال‌های حکومت مصدق از دشوارترین ادوار سلطنت برادرم بود. تبعید من از ایران زمانی اتفاق افتاد که نخست‌وزیر تازه رابطه با شاه و حکومت را قطع کرده بود. طبیعتاً رفتن من از ایران نیز به انزوای سیاسی شاه کمک می کرد. برای شاه در این اوقات تنها منبع آرامش، مصاحبت و محبت همسر جدیدش [ثریا اسفندیاری] بود که درست چند ماه قبل از اینکه من مجبور به ترک تهران شوم ازدواج کرده بود (پهلوی ۱۳۷۶: ۲۱۹).

مصدق شاه را چنان تحت فشار گذاشت که نه فقط مجبور بود مادر و خواهر خود را از ایران اخراج کند، بلکه برای تأمین مخارج شخصی خود هدایایی را که هنگام عروسی با ثریا از داخل و خارج برای آنها ارسال شده بود در بازار فروخت و وقتی مجبور شد در ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ ایران را ترک کند یک زندگی متوسط در خارج هم برای او امکان پذیر نبود (طلوعی ۱۳۷۴: ۱۶). در ماه‌های پایانی شاه با تنگ‌تر شدن حلقهٔ محاصره نیروهای انقلابی و تزلزل روانی او دوران بی‌اعتباری و محدودسازی را برای ابراز شخصیت سیاسی خود احساس می کرد.

شاه به خاطر ضعف شخصیت، احتیاج داشت که فرد دیگری به جای او تصمیم بگیرد. پس از انتخاب جیمی کارتر نیز این انتظار را از رئیس جمهور امریکا داشت. این وضعیت عدم استقلال شاه در اندیشه و رأی موجب گردید که ادارهٔ حکومت به دست فرح و اطرافیان او بیفتد. در اواخر حکومت شاه تنها تر از همیشه بود، چون دیگر بسیاری از اطرافیان با نفوذ او چون علم، اقبال و تیمسار خاتمی در قید حیات نبودند. پس از مرگ خاتمی شایع گردید که شاه در این حادثه دست داشته است. این فکر عده‌ای از خلبانان و همافران نیروی هوایی را نسبت به شاه بدبین نمود و همین بدبینی می توانست دلیل خوبی برای حمایت آنان از انقلاب و انتقام از مرگ فرماندهٔ محبوبشان باشد (مسعود انصاری ۱۳۷۸: ۴۳).

آنچه ملت ایران در این زمان، اوج‌گیری تظاهرات‌های خیابانی بعد از ۱۳۵۶ از

دیکتاتور طلب می کرد شاید بالاتر از رفاه و سرگرمی بوده و بیشتر به عدالت و آزادی برمی گشت و بسیار روشن است که این خواسته‌ها شاه را به تحیر وامی داشت. او هرگز نمی تواند شاهد مردمی باشد که خود دارای شکوه و عظمت بوده و از اطاعت او بیرون روند. او خوب می دانست دیر یا زود این مردم او را به عنوان نگهدارنده رژیم دیکتاتوری، دشمن خود دانسته از صحنه خارج خواهند کرد. پس تمام سعی شاه در جهت از بین بردن صاحبان چنین افکاری به کار گرفته شد (کاپوشینسکی ۱۳۷۸: ۲۱۸).

آسیب‌های موجود در خودکفایی و اتکای به نفس در شخصیت سیاسی محمدرضا پهلوی

حسین فردوست درباره یادگیری و دوره تحصیل محمدرضا پهلوی می گوید:

محمدرضا شاه در ریاضیات بسیار ضعیف بود و اصولاً حوصله فکر کردن نداشت. او از همان کودکی اهل تفکر عمیق و همه جانبه نبود. زود خسته می شد و بیشتر علاقه داشت پیشنهادات را بپذیرد. چون قبول پیشنهاد زحمتی نداشت، آن هم بدون مطالعه که این پیشنهاد چیست! نمی گویم بدون هیچ مطالعه‌ای، ولی اگر پیرامون پیشنهاد مطالعه‌ای هم می کرد، سطحی و بدون در نظر گرفتن درونما و نتیجه آن بود. این از مسائل بسیار مهمی است که در زندگی آینده‌اش بسیار مؤثر بود و در شیوه کشورداری‌اش تأثیر عمیقی گذارد (شوکران و دیگران ۱۳۸۸: ۵۲).

اشرف پهلوی درباره شرایط دوران کودکی محمدرضا پهلوی می گوید:

من و برادرم با آنکه از نظر عاطفی به هم خیلی نزدیک بودیم، او ملایم، محتاط، و بی اندازه خجول بود، در حالی که من با نشاط، تندخو، و گاه سرکش بودم. برادرم در مقابل تمام بیماری‌های دوران طفولیت تا حدی ضعیف و آسیب پذیر بود، در صورتی که من با وجود آنکه جنه کوچکی داشتم قوی و تندرست بودم (پهلوی ۱۳۷۶: ۵۴).

شخصیت سیاسی شاه در سایه خودکامگی پدرش رشد کرد. علاوه بر آسیب‌های جسمی و روانی کودکی بر اثر مریضی و خودکامگی پدر خود، مداخله خارجی و اضطراب سلب قدرت از او و ایجاد ذهنیت ضرورت داشتن حامی قدرتمند خارجی سبب گردید اتکای به نفس شخصیت سیاسی او وابسته به قدرت حامی گردد و در

اضطراب‌های اساسی دچار تزلزل روانی با ضعیف‌تر شدن حمایت‌ها گردد. این وضع در جریان مبارزات نفت ملی و سال‌های آخر عمر او کاملاً مشهود بود.

ناکتیک سلطه‌طلبی

نیاز به قدرت و استخدام دیگران در جهت استیلای حکمرانی فردی

اشرف پهلوی می‌گوید: «من مجبور بودم برادرم را والا حضرت خطاب کنم» (شوکراس و دیگران ۱۳۸۸: ۴۶).

حسین فردوست درباره‌ی آشنایی با محمدرضا پهلوی در دوران کودکی خود می‌گوید: این آشنایی از دبستان آغاز گردید، شرایط فقر مالی در کودکی با داشتن چهار برادر و خواهر که جمعاً هفت نفر می‌شدیم و فقط ۳۰ تومان ماهیانه حقوق پدرم دریافت می‌داشت وارد مدرسه نظام شدم (شوکراس و دیگران ۱۳۸۸: ۴۷). انتخاب فردوست به عنوان دوست و حامی به خاطر رقیب تصور نشدن و حامی بودن او با نیازی که به حمایت شاه بود صورت گرفت. شاه ایران برای ارائه شخصیت کاریزمایی و مورد لطف خدا بودن و نماینده‌ی لایق سنن ملی و باورهای اعتقادی بودن می‌کوشید رفتارهای سیاسی خود را مشروعیت بخشد و خود را حامی برپا داشتن ارزش‌های جامعه نشان دهد تا اقتدار فردی خود را قانونی نشان دهد.

شاه در ۲۳ آذر ۱۳۴۲ تعالیم اسلام را الهام بخش انقلاب خود دانسته و می‌گوید: کسانی که به حقیقت دین مبین اسلام پی برده‌اند، خوب می‌فهمند که اصلاحات اخیر ما تا چه حد به پیروی از حقایق اسلامی صورت گرفته است. اسلامی که اساس آن عدالت و مساوات و آزادی یعنی درست همان اصولی است که کارهای یک ساله اخیر بر پایه آنها انجام گرفته است (نجفی ۱۳۵۵: ۳۸).

او در ۶ اسفند ۱۳۵۲ در ضیافت رسمی شام به افتخار رئیس جمهوری سودان می‌گوید:

شما اکنون از کنفرانس بزرگ اسلامی لاهور به نزد ما آمده‌اید که شاید تجلی بارزی از این همبستگی یعنی از آنچه خط مشی و هدفی بود که کشور من همواره خواستار و پشتیبان آن بوده است. خود من در گذشته، چه در نخستین

کنفرانس اسلامی رباط و چه در فرصت های متعدد دیدار سفرای دول اسلامی، متذکر شده‌ام که فقط در پرتو اتحاد و همبستگی است که جهان اسلامی می‌تواند عظمت مادی و معنوی دیرینه خویش را بازیابد (نجفی ۱۳۵۵: ۳۵۰).

از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا پیروزی انقلاب اسلامی، به استثنای چند دوره کوتاه در اوایل حکومت سپهبد زاهدی و حکومت ۱۴ ماهه علی امینی و ماه‌های آخر سلطنت، شاه مستقیماً اداره امور را در دست داشت و دولت‌ها مجری اوامر ملوکانه بودند. شاه در انتخاب مقامات دولتی از وزیر و سفیر و استاندار گرفته تا معاونان وزارتخانه‌ها و رؤسای سازمان‌ها و شرکت‌های دولتی مستقیماً دخالت می‌کرد. رسم بر این بود که برای تصدی هر یک از این مقامات، سه نفر را با بیوگرافی و نظر ساواک به شاه معرفی می‌کردند و او از میان آنها یکی را انتخاب می‌نمود. در بعضی موارد، شاه مقامات مذکور را بدون نظر دولت و بدون تشریفات تعیین می‌کرد. پست‌های اصلی کابینه مانند وزیران خارجه، اقتصاد و دارایی، جنگ و کشور و همچنین رؤسای سازمان‌های مهم دولتی مانند شرکت نفت معمولاً از طرف شاه دستور می‌گرفتند (طلوعی ۱۳۷۴: ۱۷۹-۱۸۰).

برای من، اتکاء به عنایات الهی اساس و بنیاد همه تصمیم‌ها و تلاش‌هاست، احساس قلبی من این است که مشیت کامله خداوندی مرا - که اگر چنین نبود قدرتی جز قدرت عادی یک فرد انسانی نداشتم - به‌عنوان رهبر این ملت در دوران سرنوشت‌ساز امروز جهان، مأمور ایفای این رسالت فرموده است، و تا وقتی که او بخواهد نه تنها هیچ نیروی سیاسی یا عامل اقتصادی بلکه حتی هیچ عامل غیرقابل پیش‌بینی فردی و خصوصی نیز نخواهد توانست مانع انجام این رسالت شود (پهلوی بی تا: ۱۰).

میل به سلطه‌گری و ایفای نقش شخصیت برتر در هدایت جامعه در رفتارهای سیاسی شاه
در سال‌های پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ رژیم به منظور حذف مخالفان از پلیس سیاسی استفاده می‌کرد. اداره اطلاعات ارتش و امنیت کشور، ساواک به‌طور مستقیم به سرکوب مردم می‌پرداختند. قدرت نظامی شاه از همان ابتدا وابسته بود و از همین رو، حمایت امریکا به گونه‌ای غیرمستقیم پایه اصلی قدرت رژیم وی را بر حسب ساخت

ارتش، حمایت سیاسی و وابستگی متقابل اقتصادی تشکیل می‌داد (بشیریه ۱۳۹۳: ۶۲).
دستگاه سرکوب چهار جزء سازنده اصلی داشت: ساواک، پلیس، ژاندارمری و نیروهای مسلح. به علاوه، شاه یک سازمان کوچک رازدار به نام بازرسی شاهنشاهی داشت تا بر کارهای نیروهای امنیتی و دیگر ارگان‌های دولتی نظارت کند. گاهی هم هیأت‌های چندجانبه‌ای برای انجام مأموریت‌های ویژه تشکیل می‌شدند... (گازبوروسکی ۱۳۷۱: ۲۵۷).
اسدالله علم درباره مشوش و مغشوش بودن ذهن شاه نسبت به عبدالرضا برادرش می‌گوید:

...والاحضرت عبدالرضا دیشب به من تلفن کرد که بگویند در مقام رئیس هیأت امنای دانشگاه ملی قصد دارد پروفسور صفویان را اخراج کند. و از من خواست به شاه گزارش بدهم. وقتی گفتم و گویم را به شاه ارائه دادم به کلی مخالف چنین اقدامی بود و اظهار داشت هیچ کس نباید بدون تحقیقات کامل و دلیل موجه اخراج شود. رئیس هیأت امنای نمی‌باید کوچک‌ترین دخالتی در استخدام یا اخراج رئیس دانشگاه داشته باشد... هشدار دادم والاحضرت [عبدالرضا] چقدر از این موضوع ناراحت خواهد شد. شاه پاسخ داد: به جهنم. عبدالرضا با چنین حرف‌هایی دستپاچه شد و اظهار داشت که اگر اعلیحضرت قصد دارد با موضوع چنین برخوردی بکند، او ترجیح می‌دهد از مقامش به عنوان رئیس هیأت امنای برکنار شود. شاه با شنیدن این حرف از کوره در رفت که والاحضرت [عبدالرضا] نباید چنین موضع خودخواهانه‌ای بگیرد و گفت: به او بگویند به درک واصل شود، و یادتان باشد که درست همین کلمات را به کار برید (علم ۱۳۷۱ ج ۲: ۶۹۳).

سفارت امریکا در سال ۱۹۶۷ میلادی وضعیت عبدالرضا پهلوی را در دستگاه حاکم چنین گزارش می‌دهد:

پس از بازگشت به ایران، شاه او را به عنوان رئیس سازمان برنامه هفت‌ساله برگزید. هنوز هم معلوم نیست که آیا شاه می‌خواست که او تنها دارای یک سمت تشریفاتی باشد یا خیر؟ دیری نگذشت که برای کنترل طرح‌های عمرانی، اقتصادی درگیر یک مبارزه سیاسی گردید. عبدالرضا و چند مقام تحت‌الحمايه‌اش برکنار شدند و شاه به چند نفر از سیاستمداران سالخورده‌ای

که استعداد قابل ملاحظه‌ای نداشتند روی آورد. در سال ۱۹۵۰ عبدالرضا کاملاً از صحنه محو شده بود و در ۲۰ سال گذشته تنها عهده‌دار وظایف تشریفاتی و تنها سمت رسمی یعنی ریاست شورای شکار ایران با مسئولیت حراست از زندگی وحوش بود (از ظهور تا سقوط ۱۳۶۶:۱۱۴).

تمایل رژیم پهلوی در اواخر سال ۱۳۵۳ به نظام فراگیر تک‌حزبی زیر پا گذاشتن روش‌های دموکراتیک حزبی و تمرکز شدید فعالیت‌های سیاسی در چهارچوب دولتی تعیین شده و بی‌اعتبار قلمداد شدن سایر تشکلات منتقد بود. رژیم پس از تأسیس حزب (رستاخیز) اظهار داشت آنهایی که به این حزب نمی‌پیوندند باید «هوادران حزب توده» باشند. این خائنان یا باید به زندان بروند و یا اینکه «همین فردا کشور را ترک کنند».

شاه در پاسخ به خبرنگاران خارجی که این موضع جدید وی مغایر با پشتیبانی او از نظام دو حزبی است، پاسخ داد: «آزادی اندیشه! آزادی اندیشه! دموکراسی! دموکراسی با پنج سال اعتصاب و راهپیمایی خیابانی پشت هم... دموکراسی؟ آزادی این حرف‌ها یعنی چه؟ ما هیچ کدام از آنها را نمی‌خواهیم» (آبراهامیان ۱۳۸۸:۵۴۲).

بقایای مارکسیست‌های ورشکسته، اداره تشکیلات حزب رستاخیز را عهده‌دار می‌شوند. افرادی چون جعفریان، پرویز نیکخواه، هوشنگ نهاوندی، محمد باهری و... در کنگره حزب رستاخیز ملت ایران، جمشید آموزگار به دبیر کلی انتخاب می‌شود. شاه تأکید کرد که در حزب فراگیر جناح‌های مختلفی وجود دارند که رقابت آنها مسئله آزادی آراء و عقاید درون حزبی را تأمین نمود (دلدم ۱۳۷۵:۲۸۹).

شخصیت واقعی (خود واقعی) و شخصیت ایده‌آلی شاه در دوران حکمرانی بر ایران

شاه از کودکی خود را مورد الطاف خدا و برگزیدگان او می‌دانست که بارها او را از مرگ برای خدمت بر ایران نجات داده‌اند. بهره‌گیری از شخصیت‌های ملی و مذهبی در باورهای جامعه و حق‌ظل الهی قائل بودن برای خود و رفتارهای سیاسی در جهت سلطه سیاسی خود بر دیگران قلمداد می‌کرد. شخصیتی سیاسی که مأموریت دارد به نمایندگی از نیاکان خود جامعه را به سمت درجات والای پیشرفت‌های مادی و معنوی هدایت گرداند.

کمی بعد از تاج گذاری پدرم دچار بیماری حصبه شدم و چند هفته با مرگ دست و گریبان بودم. در طی این بیماری سخت، پا به دایره عوالم روحانی خاصی گذاشتم که تا امروز آن را افشاء نکرده‌ام. در یکی از شب‌های بحرانی کسالتم مولای متقیان علی^(ع) را به خواب دیدم در حالی که شمشیر معروف خود ذوالفقار را در دامن داشت و در کنار من نشسته و در دست مبارکش جامی بود و به من امر فرمود که مایعی را که در جام بود بنوشم. من نیز اطاعت کردم و فردای آن روز تبم قطع شد و حالم به سرعت رو به بهبودی رفت. در آن موقع با آنکه بیش از هفت سال نداشتم با خود می‌اندیشیدم که بین آن رویا و بهبودی سریع من ممکن است ارتباطی نباشد ولی در طی همان سال دو واقعه دیگر برای من رخ داد که رد حیات معنوی من تأثیری بسیار عمیق بر جای نهاد. در سفر به امامزاده داود در دامنه البرز که من جلوی زین اسب یکی از خویشاوندان خود که سمت افسری داشت نشسته بودم ناگهان پای اسب لغزید و هر دو از اسب به زیر افتادیم. من که سبک‌تر بودم با سر به شدت روی سنگ سخت و ناهمواری پرت شدم و از حال رفتم. هنگامی که به خود آمدم همراهان من از اینکه هیچ‌گونه صدمه‌ای ندیده بودم فوق‌العاده تعجب می‌کردند. ناچار برای آنها فاش کردم که در حین فرو افتادن از اسب حضرت ابوالفضل^(ع) ظاهر شده و مرا در هنگام سقوط گرفت از مصدوم شدن مصون داشت. سومین واقعه‌ای که توجه مرا به عالم معنی بیش از پیش جلب نمود روزی روی داد که با مربی خود در حوالی کاخ سعدآباد در کوچه‌ای که با سنگ مفروش بود قدم می‌زدم. در آن هنگام ناگهان مردی را با چهره ملکوتی دیدم که بر گرد عارضش هاله‌ای از نور مانند صورتی که نقاشان غرب از عیسی بن مریم می‌سازند نمایان بود. در آن حین به من الهام شد که با خاتم ائمه اطهار حضرت امام قائم روبه‌رو هستم. مواجهه من با امام آخر زمان چند لحظه بیشتر به طول نیجامید که از نظر ناپدید شد و مرا در بهت و حیرت گذاشت. در آن موقع مشتاقانه از مربی خود سؤال کردم: او را دیدی؟ مربی من متحیرانه جواب داد: چه کسی را دیدم؟ اینجا که کسی نیست! به‌رحال از سن شش یا هفت سالگی اعتقاد و ایمان پیدا کردم که خدای بزرگ مرا پیوسته در کنف حمایت خود قرار داده و خواهد داد (پهلوی ۱۳۵۶: ۶۸).

شاه در اوج سلطه‌گری خود بر ایران و نقش ژاندارم منطقه را داشتن به نیابت از بلوک غرب و حامیان بین‌المللی پا را از یک شخصیت ملی فرتر نهاده و به ابرقدرت‌ها توصیه‌های اخلاقی می‌کند و بر اهمیت منابع نفتی در حیات سیاسی و اقتصادی آنان تأکید می‌کند. ناجی که می‌کوشد مخالفین داخلی را که اکثریت جامعه بودند مانع جدی حرکت به سمت آنچه او دستیابی به دروازه‌های بزرگ می‌نامید قلمداد کند.

شاه در ۳ دیماه ۱۳۵۲ در کنفرانس مطبوعاتی تصمیم اوپک را به اطلاع جهانیان رسانید و در نطقی گفت: جهان صنعتی باید بداند چگونه کمربندهایش را محکم بندد و شیوه صرفه‌جویی در پیش گیرد، در غیر این صورت با گرسنگی و فقر دست به گریبان می‌گردد. وی خطاب به مخالفین داخلی نیز اظهار داشت: بر آنانی که گمراه شده‌اند، موی سر و ریش خود را بلند می‌کنند و به هیپی تبدیل می‌شوند، اینک هنگام آن فرا رسیده است که به خود آیند، به هوش آیند. اینها سوار بر اتومبیل‌های لوکس می‌شوند، و در همان حال افکاری ارائه می‌دهند، خود را مترقی می‌خوانند و شکم‌های خود را سیر نگه می‌دارند، با این وجود بمب‌های انقلاب پرتاب می‌کنند و این گونه افراد از این به بعد باید دست از این قبیل اعمال بردارند (شوکراس و دیگران ۱۳۸۸: ۳۰).

شخصیت واقعی شاه در جامعه و باز خورد آن

با روی کار آمدن شاه در شهریور ۱۳۲۰، کشور ایران بنابر اوضاع کشور با بروز شخصیت مهرطلب سعی در کسب اعتماد شخصیت‌های سیاسی کشور را داشت. با شروع مبارزات سیاسی نفت ملی و لزوم تعدیل قدرت شاه به انزوای روی آورد. با وقوع کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و با حمایت خارجی و رفقای داخلی و بدینی جامعه به شخصیت سیاسی شاه به سمت سلطه‌نسی و به مرور سلطه‌گری مطلق برای کنترل مخالفین و حفظ سلطنت خود روی آورد. اگرچه به لحاظ شخصیت فردی بود که همواره به دنبال حامی بود و در مواقع بحرانی میل به فرار در رفتار او کاملاً مشهود بود. این امر که به جای تکیه بر جامعه، به حامیان که از منابع تغذیه می‌کردند و در جهت خیر عمومی گام برنمی‌داشتند در تضعیف ارکان حکومتی و فروپاشی آن نقش عمیقی داشت. شاه در مراحل مختلف سلطنت با اضطراب تهدید قدرت از سوی رقبای خانوادگی و یا شخصیت‌های سیاسی با

نفوذ دیگر به نوعی خودکامگی روی آورد تا امکان مقاومت‌ها و مخالفت را از بین ببرد. پس از وقوع کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و به کمک حامیان داخلی و خارجی با بی‌اعتنایی به تصورات عمومی از وقایع شاه ایران به سمت سلطه‌طلبی پیش رفت. وی خود را شخصیت برتر و لایق‌ترین فرد اداره امور سیاسی تصور می‌کرد و حتی نزدیک‌ترین اعضای خانواده خود را نیز که ترس از رقیب بودن آنان داشت در حاشیه نگه می‌داشت. لذا افراد تملق‌گو و منفعت‌طلب که مقاصد فردی آنان بر مصلحت عمومی ارجحیت داشت برگرد او جمع شده بودند و این روند تا سال‌های پایانی حکومت او پابرجا بود. برداشت‌های مردم و ذهنیت آنها مهم‌ترین امری بود که درست ارزیابی نگردید.

شاه که با افزایش قیمت نفت در سال‌های ۵۲ و ۵۳ خود را در اوج قدرت می‌دید، پس از امضای قرارداد الجزایر و صلح ایران و عراق در اسفند ماه ۵۲ خیالش از رقیب خود در منطقه آسوده شد. پس از آن حزب رستاخیز را به وجود آورد و خوشبینانه این گمان خام را القاء کرد که راه برای ۵۰ سال بعدی سلطنت پهلوی هموار شده است (حشمت‌زاده ۱۳۷۸: ۸۰). در یکی از اسناد ساواک درباره برداشت‌های یک شخصیت سیاسی و مذهبی یعنی آیت‌الله بهشتی درباره حمایت‌های دستگاه حاکم از رژیم اسرائیل در سال ۱۳۵۳ چنین آمده است: آقای محمد حسین حسینی بهشتی در یک جلسه‌ای ضمن بحث پیرامون اوضاع خاورمیانه و سیاست ایران در قبال جنگ اخیر اعراب و اسرائیل اظهار داشته: ما همیشه معتقد بودیم که رهبران ایران به شکور صهیونیست اسرائیل کمک خواهند کرد و اخباری به دستمان رسیده که مؤید این نظریه است. زیرا اطلاع یافتیم که بین ایران و اسرائیل یک پل هوایی زده شده که از آن طریق اسلحه و سایر کمک‌های امریکا به اسرائیل حمل می‌شود (مرکز اسناد انقلاب اسلامی، سند شماره ۰۰۶۰۹۰۹۰۲).

با فراگیر شدن مخالفت‌های جامعه و تنگ شدن عرصه بر شخص شاه و حامیان شاه به سمت انزوای طلبی و ناامیدی از بقاء در سال‌های ۱۳۵۶ به بعد رفت. از این بعد تا زمان فروپاشی شخصیت منزوی و منفور در جامعه تلقی می‌گردید.

قدرت زمانی بیش از همه سرکش است و غروری کاذب پیدا می‌کند که بیش از پیش از مردم و خواست و نظرات آنها دور و منتزع می‌ماند. لاجوردی در یکی از سخنان پیش از دستور سنا، خواست‌ها، نگرانی‌ها و توصیه‌های طبقه سرمایه‌داران ایران در آن

زمان ارائه کرد. از ۱۰۴ شرکت دولتی، ۱۰۳ شرکت ضرر می دهند و تنها استثناء شرکت نفت بود (میلانی ۱۳۹۲: ۴۲۲).

فساد اقتصادی اقلیت حاکم و ایجاد ذهنیت منفی جامعه مبنی بر وابستگی رژیم به خارج و بی‌اعتنایی به سنت‌های مذهبی و خودکامگی شاه و تکیه بر حامیان خارجی و در دو سال آخر عمر رژیم دوگانگی رفتار کارتر امریکایی در قبال رژیم که از پرخاشگری تا مهرجویی و نیز رفتارهای تردیدگونه او سبب تضعیف روحیه شاه و گروه حاکم بود که با فقدان مشروعیت داخلی به حمایت امریکا و غربی‌ها برای بقا چشم دوخته بود بسیار نقش مهمی داشت. شاه مریض شد و این بیماری او را هر چه بیشتر ضعیف‌تر می کرد. از طرفی، او برای اداره امر کشور و حکومت بعد از خود، اعتمادی نیز به وارثش نداشت، تا بتواند مانند او از عهده کارها برآید (مسعود انصاری ۱۳۷۸: ۴۲).

امام خمینی پس از مراجعت به فرانسه در تاریخ ۲۸ مهر ۱۳۵۷ در سخنانی در جمع دانشجویان و ایرانیان مقیم خارج درباره ماهیت سلطنت شخص حاکم فرمودند:

شما به هر [بخشی] که در مملکت ایران فکر بکنید، این آدم - که از پدرش بدتر است که پدرش از شمر هم بدتر بود - این آدم ...، به ما ضرر زده است؛ از مذهب گرفته تا سیاست گرفته تا مسائل اجتماعی گرفته تا مسائل اقتصادی گرفته تا فرهنگی گرفته تا نظامی گرفته، این خیانتکار است. ما می‌گوییم که ملت ما می‌گویند که «مرگ بر این سلطنت، سلطنت خیانتکار»؛ و ما این سلطنت خیانتکار را نمی‌خواهیم. اصلاً سلطنت از اول خیانتکار بوده؛ خوبه‌ایشان هم بد بودند. آنهایی که شما یا مردم به واسطه تبلیغات برایشان دعا می‌کنند، آنها هم خبیث بودند. اینها دیگر بدتر از آنها هستند (امام خمینی ۱۳۸۹ ج ۴: ۶۵).

فریدون هویدا درباره آخرین ملاقات با برادرش (امیرعباس هویدا) و نظرش درباره سقوط خاندان پهلوی می‌گوید:

او را با این عقیده خود که پدر ملت دارد رو به سقوط می‌رود و نارضایتی‌ها حالت گسترده‌ای به خود گرفته موافق یافتم. امیرعباس معتقد بود: در این میان تقصیر عمده بر گردن خانواده سلطنتی است و اگر شاه تاج و تخت خود را از دست بدهد، این کار در درجه اول به خاطر اعمال و رفتار برادران و خواهران

خود اوست... نمی‌توان درک کرد که در دربار چه می‌گذرد. مسابقه غارتگری است. لانه فساد است... در سال ۱۹۷۵ تحقیقات سنای امریکا نشان داد: میلیون‌ها دلار رشوه از سوی کمپانی‌های امریکایی به مقامات سرشناس کشورهای جهان پرداخت شده، و در این میان اقلام هنگفتی نیز به دست خانواده سلطنتی ایران رسیده، ارباب (شاه) به من گفت که: مسأله‌ای نیست و فکر می‌کند برادران و خواهرانش مثل هر کس دیگری حق داشته باشند دست به معامله بزنند و برای گذراندن زندگی خود بکوشند. دریافت حق کمیسیون در معاملات گوناگون همه جا مرسوم است و یک امر طبیعی محسوب می‌شود... (هویدا ۱۳۷۴:۲۹).

رابطه شاه با زندگی خصوصی خواهر دیگرش اشرف را می‌توان شاهد بر بی‌توجهی او به پیامدهای سیاسی درگیری‌های مالی خاندانش دانست. اشرف و دست‌کم یکی از فرزندان در معاملات اقتصادی فراوانی شرکت می‌کردند و ابعاد و انواع این مشارکت به مسأله‌ای سیاسی برای شاه و رژیمش مبدل گردیده بود (میلانی ۱۳۹۲:۴۲۲).

نتیجه‌گیری

محمدرضا شاه پهلوی در اوایل حکومت خود با وجود رقبای خانوادگی و استیلای سیاسی قدرت‌های بزرگ جهان بر ایران، اضطراب اساسی به دست گرفتن سلطنت را داشت. امری که دستاویزی برای دول متفقین در اعمال فشار بر او در جهت تأمین منافع آنها گردید. شاه ایران با خروج پدرش از کشور و بحران‌های داخلی سعی در مهرجویی از صاحبان قدرت و مردم پرخاشگر از رفتارهای پدرش را داشت. با شروع مبارزات ملی شدن نفت و محدودسازی شاه و تأکید بر مشروطه سلطنتی به انزوا طلبی روی آورد. با کودتای ۲۸ مرداد و حمایت‌های خارجی و رفقای داخلی با سلطه‌گری بر جامعه کوشید مخالفین را سرکوب و پشتیبانان قدرتمندی به دست آورد. شاه خود را مورد الطاف خداوند و برگزیدگان او می‌دانست که رسالت بزرگ او سعادت جامعه است. با شخصیت‌های ملی و مذهبی بزرگ در نظام اعتقادی ایران خود را پیوند داده و به دنبال قانونی قلمداد کردن سلطه‌گریش که به باور او رشد مادی و معنوی را به همراه داشت پیش رفت. خود واقعی

که مردم از شخصیت و رفتارهای سیاسی شاه داشتند با خود خیالی یکسان نبود. شخصیت سیاسی شاه ایران به شدت وابسته به حامیانی بود که در باور مردم یا بیگانه بودند یا تعدی گر به منافع ملی و این امر سبب حرکت انقلابی و نفی او گردید.

منابع

- آبراهامیان، یرواند. (۱۳۸۸) *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، چاپ سیزدهم، تهران: نشر نی.
- آخوندزاده، منیرالسادات. (۱۳۹۲) *معمای رواتکاوای زن و عشق*، تهران: انتشارات عمران.
- آشتیانی فتحی، علی. (۱۳۷۷) *روانشناسی سیاسی*، تهران: نشر بعثت.
- *از ظهور تا سقوط دانشجویان مسلمان پیرو خط امام*. (۱۳۶۶) تهران: مرکز نشر اسناد لانه جاسوسی امریکا.
- اسدورو، لسترام. (۱۳۸۹) *روانشناسی*، مترجم جهانبخش صادقی، تهران: انتشارات سمت.
- انتظام، نصرالله. (۱۳۷۱) *خاطرات نصرالله انتظام*، به کوشش محمدرضا عباسی و بهروز طهرانی، تهران: نشر سازمان اسناد ملی.
- ایران جاوید. (۱۳۵۰) *بیانات شاهنشاه آریامهر درباره تاریخ، شاهنشاهی، تمدن و فرهنگ ایران*، تهران: کتابخانه پهلوی.
- ایزدی، سیروس. (۲۵۳۶) *روانشناسی شخصیت از دیدگاه مکاتب*، تهران: نشر دهخدا.
- باقی، عمادالدین. (۱۳۷۰) *بررسی انقلاب ایران*، تهران: تهران: نشر تفکر.
- *برگزیده‌ای از نوشته‌ها و سخنان شاهنشاه آریامهر*. (بی تا) تهران: کتابخانه پهلوی.
- برزگر، ابراهیم. (الف ۱۳۸۹) *روانشناسی سیاسی*، تهران: انتشارات سمت.
- _____ (زمستان ۱۳۸۹) «نظریه هورنای و روانشناسی سیاسی ناصرالدین شاه؛ از کودکی تا عزل نوری»، *پژوهشنامه علوم سیاسی*، سال ششم، شماره اول، صص ۳۵-۷۳.
- بشیریه، حسین. (۱۳۹۳) *زمینه‌های اجتماعی انقلاب ایران*، برگردان علی اردستانی، تهران: نشر نگاه معاصر.
- پهلوی، محمدرضا. (۱۳۵۶) *ماموریت برای وطنم*، تهران: بی تا.
- _____ (۱۳۵۰) *نطق‌ها و پیام‌های اعلیحضرت همایون محمدرضا پهلوی در مراسم جشن دو هزار و پانصدمین سال بنیان‌گذاری شاهنشاهی ایران*، تهران: کتابخانه پهلوی.
- _____ (بی تا) *به سوی تمدن بزرگ*، تهران: مرکز پژوهش و نشر فرهنگ سیاسی دوران پهلوی.

- پهلوی، اشرف. (۱۳۷۶) *من و برادرم*، با مقدمه‌ای از محمود طلوعی، تهران: نشر علم.
- *پهلوی‌ها خاندان پهلوی به روایت اسناد*. (۱۳۷۸) به کوشش جلال اندرزمانی و مختار حدیدی، تهران: نشر مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
- جینز، جولیان. (۱۳۸۷) *منشأ آگاهی*، ترجمه سعید همایونی، تهران: نشر نی.
- چلبی، مسعود. (۱۳۹۲) *بررسی تجربی نظام شخصیت در ایران*، تهران: نشر نی.
- چمنی، فراز. (۱۳۸۳) *سیاست حقوق بشر کارتر و انقلاب اسلامی ایران*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- حشمت‌زاده، محمداقرا. (۱۳۷۸) *چارچوبی برای تحلیل و شناخت انقلاب اسلامی ایران*، تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر.
- خمینی، سیدروح الله. (۱۳۸۹) *صحیفه امام*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ ۵.
- دلدن، اسکندر. (۱۳۷۵) *زندگی و خاطرات امیرعباس هویدا*، با مقدمه‌ای از استاد محمدعلی جمالزاده، تهران: نشر گلفام.
- *زندگی پرماجرای رضاشاه*. (۱۳۷۷) تهران: نشر گلفام.
- *سخنان شاهنشاه*. (بی تا) تهران: کتابخانه پهلوی.
- *سیمای انقلاب در استان مرکزی از بهمن ۴۱ تا بهمن ۵۱*. (۱۳۵۱) تهران: انتشارات و روابط عمومی استانداری مرکزی.
- شمس اسفند آباد، حسن. (۱۳۸۹) *روانشناسی تفاوت‌های فردی*، تهران: انتشارات سمت.
- شوکران، ویلیام و دیگران. (۱۳۸۸) *معمای شاه مات*، مترجم بهرام افراسیابی، تهران: نشر مهر فام.
- طلوعی، محمود. (۱۳۷۴) *شاه در دادگاه تاریخ*، تهران: نشر علم.
- علم، اسدالله. (۱۳۷۱) *گفتگوهای من و شاه*، تهران: نشر طرح نو.
- فرانکل، ویکتور. (۱۳۹۵) *انسان در جستجوی معنای غایبی*، مترجم شهاب الدین عباسی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه.
- کاپوشینسکی، ریشارد. (۱۳۷۸) *شاهنشاه*، مترجم ولی الله ابراهیمی، تهران: مؤسسه انتشارات نیک پندار.
- کارور، چارلزاس و شی یر، مایکل اف. (۱۳۷۵) *نظریه‌های شخصیت*، مترجم احمد رضوانی، مشهد: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی.

- کرباسچی، غلامرضا. (۱۳۸۰) *روز شمار روابط ایران و امریکا*، تهران: انتشارات بقعه.
- کریمی، یوسف. (۱۳۷۷) *روانشناسی شخصیت*، تهران: مؤسسه نشر ویرایش.
- گاردنر، هوارد. (۱۳۸۸) *تغییر ذهن‌ها: هنر و علم تغییر ذهن خود و دیگران*، ترجمه سید کمال خرازی، تهران: نشر نی.
- گازیوروسکی، مارک. ج. (۱۳۷۱) *سیاست خارجی امریکا و شاه*، ترجمه فریدون فاطمی، تهران: نشر مرکز.
- *گزیده تالیفات، نطقها، پیامها، مصاحبه‌ها و بیانات اعلیحضرت همایون محمدرضا شاه پهلوی درباره آموزش و پرورش*. (۱۳۵۴) تهران: اداره کل اطلاعات و انتشارات و روابط عمومی وزارت آموزش و پرورش.
- گنجی، حمزه. (۱۳۸۲) *روانشناسی عمومی*، تهران: نشر ساوالان.
- ل. مان، نرمان. (۱۳۶۰) *اصول روانشناسی*، ترجمه محمود ساعتچی، تهران: انتشارات سپهر.
- لایننگ، ماگارت. (۱۳۷۱) *مصاحبه با شاه*، ترجمه اردشیر روشنگر، تهران: نشر البرز.
- مرکز اسناد انقلاب اسلامی (مراسن)، سند شماره (۰۰۶۰۹۰۹۰).
- مسعود انصاری، احمدعلی. (۱۳۷۸) *من و رضا* (ادامه کتاب *من و خاندان پهلوی*)، تهران: سازمان چاپ و انتشارات اقبال.
- میلانی، عباس. (۱۳۹۲) *تگاهی به شاه*، کانادا: نشر پرشین سیرکل تورنتو.
- نجفی، سید محمد باقر. (۱۳۵۵) *شاه و دینداری*، تهران: انتشارات مرکز ارتباط جمعی.
- نیازمند، رضا. (۱۳۷۵) *رضاشاه: از تولد تا سلطنت*، تهران: نشر بنیاد مطالعات ایران.
- نیک پی، غلامرضا. (۱۳۴۵) *صورت جلسات شورای اقتصاد در پیشگاه شاهنشاه آریامهر یا مجموعه ای از اسناد تاریخ معاصر ایران از شهریور ۱۳۴۳ تا شهریور ۱۳۴۵*، تهران: چاپخانه وزارت فرهنگ و هنر.
- هورنای، کارن. (۱۳۵۱) *تضادهای درونی ما*، مترجم محمد جعفر مصفا، تهران: انتشارات ابن سینا.
- _____ . (۱۳۹۵) *روانشناسی زنان*، ترجمه سهیل سمی، تهران: نشر ققنوس.
- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا. (۱۳۷۵) *سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی از ۱۳۰۰-۱۳۵۷*، تهران: نشر پیکان.
- هویدا، فریدون. (۱۳۷۴) *خاطرات امیرعباس هویدا*، تهران: بی‌نا.